

تروریسم دولتی: بهانه تجاوز نظامی آمریکا*

نویسنده: مصطفی زهرانی

چکیده

یکی از پایه‌های سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران برخورد نظامی است. البته حرکت نظامی در سیاست مهار هدف نیست بلکه یک ابزار است، آن هم در سطحی پایین‌تر از دیگر ابزارها از جمله فشار اقتصادی، این برخورد نظامی در قالب سناریوهای مختلف قابل بحث است. محتمل‌ترین سناریو بصورت عکس‌العمل در برابر باصطلاح تروریسم دولتی است. چنین برخورد نظامی در ادبیات استراتژیک ماهیت «کم‌شدت» دارد که خود وجهی است از «جنگ کوچک»، تجاوز احتمالی تحت عنوان «دکترین تلافی در برابر تروریسم دولتی» انجام خواهد شد، این دکترین اول بار در توجیه اقدام نظامی آمریکا علیه لیبی مطرح شد ولی پایه و مبانی آن همچنان زیر سؤال است. در مقاله حاضر نیز سعی بر این است تا این دکترین در قبال جمهوری اسلامی ایران مورد سنجش قرار گیرد. پایه‌های اصلی این دکترین اثبات تروریسم دولتی، مشروعیت اقدام نظامی در سطح جامعه آمریکا و سطح بین‌المللی و عکس‌العمل ایران است. در این بحث تأکید اساسی بر پایه اول است. وقتی پایه اول یعنی اتهام «تروریسم دولتی» در مورد ایران اثبات نشود دیگر پایه‌ها نیز قابل بحث نیست.



سؤال اصلی

این مقاله بدنبال پاسخگویی به این سؤال است که آیا امکان اقدام نظامی آمریکا علیه

* لازم به تذکر است که این مقاله عمدتاً بحث را از نگاه و زاویه دید تصمیم‌گیرندگان و محققین آمریکایی مورد بحث قرار می‌دهد. بر این اساس مفاهیم و عبارت نیز بر مبنایی که آنها می‌فهمند یا عنوان می‌کنند بکار برده می‌شود تا فهم مسأله آسان شود. و این به معنای تأیید مفاهیم به گونه‌ای که آنها بکار می‌برند نیست. تروریسم دولتی از جمله این مفاهیم است که بیش از همه موارد در مورد نظامهای آمریکا و اسرائیل مصداق دارد.

جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، ماهیت چنین تجاوزی چیست؟ در این مقاله صرفاً برخورد یکجانبه یعنی از ناحیه ایالات متحده امریکا فرض شده است، لذا بحثی از عملیات جمعی اعم از ائتلاف کشورها یا اقدام بین‌المللی تحت عنوان سازمان ملل یا شورای امنیت مطرح نیست. بحث اصلی مقاله این است که آیا پایه‌های نظری و عملی «دکترین تلافی تروریسم دولتی» از سوی امریکا علیه جمهوری اسلامی وجود دارد یا نه؟ و اگر هست تحت چه شرایطی عملیات نظامی واقعیت پیدا می‌کند.

متغیرها

با عنایت به سؤال مطرح شده این مقاله دو متغیر اساسی دارد: (۱) دکترین تلافی؛ (۲) تروریسم دولتی. تروریسم دولتی متغیر مستقل و دکترین تلافی متغیر وابسته است؛ یعنی اقدام نظامی تحت عنوان تلافی در صورت اثبات تروریسم دولتی است. البته، عواملی از جمله عدم مشروعیت داخلی و بین‌المللی همچون تبعات عملی اقدام نظامی از قبیل گسترش دامنه جنگ بعنوان متغیرهای مداخله‌کننده یا میانگیر ممکن است رابطه بین متغیرهای مستقل و وابسته را بر هم زند.

روش بحث آن است که حمله نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران از طریق مطالعه استراتژی نظامی آن کشور مورد مطالعه قرار گیرد. در این روش فرض اصلی این است که آمریکا در راستای استراتژی نظامی در مسائل منطقه‌ای برای برخورد با تهدیدات خاص از جمله تهدیداتی که ایران علیه آن کشور دارد اقدامات تعریف شده را اعمال کند. برای تعیین استراتژی برداشت تصمیم‌گیران از وضعیت موجود مورد عنایت قرار می‌گیرد. وضعیت مورد بحث متوجه اوضاع داخلی امریکا، وضعیت داخلی ایران، دیوانسالاری امریکا و محیط بین‌الملل است^(۱) مجموعه این عوامل نظام اعتقادی یا برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان را

۱- نسبت به تصمیم‌گیری و سطوح مختلف آن نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. مثلاً "روزنا سطوح مختلف تصمیم‌گیری را فرد، نقش، بوروکراسی و... می‌داند. در حالیکه رابرت جرویس معتقد است تصمیم‌گیری فقط متعلق به فرد است و عواملی از قبیل ساختار بین‌المللی و بوروکراسی سطوح غیر تصمیم‌گیری است. برای توضیح بیشتر نگاه ادامه پاورقی در صفحه بعد

تروریسم دولتی: بهانه تجاوز نظامی آمریکا _____ ۳

تشکیل می‌دهد.^(۱) فرض بر این است که در این مجموعه، ایران اسلامی دشمن است.^(۲) گفتار و رفتار مقامات و محققین امریکایی نیز مؤید این فرض است؛ مثلاً، کلینتون رئیس جمهور امریکا می‌گوید:

«ایران نه تنها تهدیدی علیه همایگان، بلکه کل منطقه و جهان است»^(۳)

تهدید ایران تا بدانجا است که کلینتون مسأله ایران را در سپتامبر ۱۹۹۴ در دستور کارخویش بایلتسین قرارداد. در نتیجه این فشار بود که یلتسین علناً اعلام نمود که از این پس قرارداد جدید تسلیحاتی با ایران امضاء نخواهد کرد. مجدداً در ماه می ۱۹۹۵ کلینتون از یلتسین خواست تا معامله ۱ میلیارد دلاری راکتور اتمی آب سبک با ایران را لغو کند. روسیه این کار را نکرد، با این استدلال که این راکتورها مشابه همان چیزی است که امریکا به کره شمالی فروخته است. همچنین کلینتون بصورتی ناموفق در اجلاس سران ۷ کشور صنعتی در هالیفاکس کانادا با این بهانه که ایران به حمایت از تروریسم ادامه می‌دهد و به دنبال سلاح کشتار جمعی است، از متحدین امریکا خواست تا به تحریم اقتصادی علیه ایران ملحق شوند. بعلاوه، امریکا ناوگان پنجم خویش را به منظور تکمیل تحریم ایران و بصورت یک پلیس علیه این کشور در منطقه خلیج فارس مستقر نمود. و این اولین ناوگانی است که توسط ایالات متحده امریکا بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل می‌شود.^(۴)

بنیاد تحقیقاتی استانی نیز در باره جو داخلی امریکا نسبت به ایران می‌نویسد:

ادامه پاورقی از صفحه قبل

کنید به:

Jervis, Robert, Perception and misperception in International politics.

1- Richard C. Snyder, Bruck, Decision Making as an approach to the study of International politics.

۲- گزارش سی و هفتمین اجلاس بنیاد استانی، استراتژی برای صلح، ۱۹۹۶.

3- Remarks by president Clinton, *Suirviral*, winter 1996 - 97

4- Tarock Adam, "US Iran Relation, heading for confrontation, *Third world Quarterly*, vol 17 , No , 11 p. 14.

«در امریکا، ایران بعنوان یک دشمن تغییر ناپذیر و تهدید استراتژیک در خلیج فارس مطرح است. از این دید ایران خارج از است که به هر قیمتی به امریکا آسیب رساند. در حالیکه امریکا نگران هر آن چیزی است که به تقویت ایران منجر شود. هیچ چشم‌اندازی در زمینه برقراری دیالوگ با دوام بین دو کشور نیست. هیچ چشم‌اندازی هم در زمینه اصلاح اساسی در وضعیت داخلی ایران وجود ندارد.»^(۱)

طرح این بحث بیانگر این است که اقدام نظامی احتمالی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را نمیتوان صرفاً عملگرایانه و مبتنی بر آزمون و خطا تلقی نمود. بلکه چنین اقدامی به عنوان بخشی از استراتژی نظامی آن کشور است. ایران اسلامی در سیاست جهانی امریکا جایگاه خاص خویش را داشته است که با فروپاشی کمونیزم این وضعیت شکل جدی‌تری به خود گرفته است. البته معنای سخن این نیست که نقش ایران در سیاست خارجی جدید امریکا هم وزن با نقش شوروی سابق در تمامی زمینه‌ها باشد. لذا با توجه به این ملاحظات بحث را با مطالعه جنبه نظامی سیاست خارجی کلینتون آغاز می‌کنیم.^(۲)

سیاست نظامی کلینتون

پس از تشخیص دشمن و تهدیدات آن این سؤال مطرح می‌شود که با چه ابزار و با کدام شیوه با تهدیداتی که علیه منافع امریکا وجود دارد باید مقابله شود. در اینجا انتخاب بر سر ابزار نظامی در برابر دیگر ابزارهای موجود است. در این بعد چند موضوع باید روشن شود. ابتدا تعریفی است که از منافع، اهداف و تهدیدات بعمل می‌آید. استراتژی برخورد و اتخاذ راه حل نظامی یا غیره منوط به درک تعریفی است که از این مفاهیم بعمل می‌آید. ضمناً، این استراتژی دارای پایه‌های ثابت و پاره‌ای از عوامل متغیر است. مطالعه نوع استراتژی و سیاست نظامی هر رئیس جمهور در امریکا می‌تواند شدت برخورد در هر زمینه از جمله زمینه‌های غیر نظامی را نیز معلوم نماید. بنابراین در بحث جاری از مبانی و سطح کلان سیاست نظامی دولت کلینتون آغاز کرده با فرض اینکه جمهوری اسلامی ایران یکی از تهدیدات علیه امریکا

1- Floyd D. Spence, "what to fight for," world Affairs, winter/Spring, 1996.

2- The Defence monitor, vol XXIV, 1995, No.4

است پاسخ احتمالی آمریکا به این تهدید، بحث می شود. در واقع، در این قسمت سعی بر این است تا دکترین تلافی از طریق شناسایی بعد امنیتی نظامی سیاست خارجی دولت کلینتون استخراج شود.

سیاست نظامی کلینتون همانند رؤسای جمهور دوران جنگ سرد، منافع، اهداف و تهدیدات را بصورتی مطرح می نماید تا برای بودجه نظامی توجیه کافی وجود داشته باشد. بر این مبنا کلینتون حفاظت از متحدین منطقه ای و آمادگی برای دو درگیری در حد عملیات کویت را طراحی کرد بر اساس این سناریو یکی از این درگیری ها برخورد با کره شمالی و دومی در خاورمیانه است. این سیاست بر اساس انتقاداتی که بدان شد دستخوش تغییر شده است. توجه به این انتقادات ماهیت سیاست نظامی مزبور را روشن می نماید.^(۱) انتقادات بدین شرح است:^(۲)

۱- برداشت غلط از تهدیدات؛ منتقدین کلینتون بر این نظرند که سیاست امنیتی کلینتون مبنای این قرارداد است که محیط امنیتی جهان از اساس دگرگون شده است، در حالیکه چنین نیست. تنها تفاوت موجود با دوران جنگ سرد آن است که آمریکا با دشمنان گوناگون با احساسات متفاوت نژادی - دینی روبرو است؛

۲- انتقاد دوم به کلینتون آن است که وی بیش از حد به تهدیدات حاشیه توجه دارد و به بازیگران اصلی نظام نمی پردازد. این رویه درست برخلاف آن چیزی است که جرج بوش عمل کرد. مایکل مندلبام مشاور پیشین کلینتون در این باره می گوید: «دولت بوش، نگرانی و تمرکز خود را بر روی اعضاء قدرتمند و خطرناک جامعه بین المللی - که هسته اصلی جامعه را تشکیل می دهند - معطوف ساخته بود، ولی دولت کلینتون توجه اصلی خود را بر روی مناطق حاشیه ای نظام بین الملل متمرکز نموده است... آمریکا بعنوان تنها ابرقدرت جهان نباید سیاست امنیتی و ملی خود را همچون کاری اجتماعی اداره و هدایت نماید. آمریکا باید موازنه کننده نهائی قدرت در جهان باشد و زمانی که یک موازنه منطقه ای به صورت فاجعه آمیز دچار تحول شد، و ثواب جهانی را

1- Defence Monitor, 1995,N.45.

2- Walter Clarkes and Robert Gosend, *Foreign Affairs*, Autumm 1996.pp.35-41.

مورد تهدید قرار داد، مداخله نماید»؛

۳- سومین انتقاد به سیاست نظامی کلبیتون اقدامات او برای «صلح» و «انسان دوستی» است. منتقدین بر این باورند که ارتش امریکا باید نقشی بازدارنده ایفا کند و در صورت لزوم با تغییرات ناگهانی و خطرات تهدیدآمیز مقابله نماید؛ ضمن آنکه ارتش باید آمادگی عملیات در حاشیه را نیز داشته باشد. اگر مأموریت‌های مورد توجه کلبیتون هدف اصلی باشد، اقدامات با عنوان «صلح» و «انسان دوستی» در تمامی نقاط جهان باعث می‌شود تا سازمان نظامی از وظیفه اصلی خود غافل بماند. با توجه به این انتقادات، تغییراتی در سیاست‌های کلبیتون داده شد. در ماه می ۱۹۹۵ اعلام شد که امریکا قادر نیست تعداد زیادی از درگیری‌های اطراف جهان را حل و فصل کند. از این رو برای اعزام نیروی امریکائی در عملیات «صلح» چند شرط لازم است:

- عملیات، منافع امریکا را در برداشته باشد؛
- کمک مالی و نیرو در حد لازم برای اتمام کار وجود داشته باشد؛
- سربازان امریکائی در عملیات نقش تعیین کننده داشته باشند؛
- کنگره از عملیات حمایت کند؛
- اهداف عملیات روشن و واضح باشد؛
- چگونگی خروج نیروی امریکائی از عملیات مشخص شود؛
- فرماندهی و کنترل در حد نیاز تأمین شود.^(۱)

اهداف استراتژی نظامی

با عنایت به اشکالات و انتقادات بالا، آنچه برای انجام کار توصیه می‌شود نظریه «بی‌ثباتی استراتژیک» است. بطور خلاصه ایده مذکور منعکس کننده این باور است که بدلیل بی‌اطلاعی امریکا از این موضوع که چه کسی، در چه زمانی و در کجا با منافع حیاتی این کشور مقابله خواهد نمود، امریکا نمی‌تواند حجم و الگوی شایسته و مناسب را برای نیروی نظامی خویش تعیین کند. با وجود این، امریکا می‌تواند با تمرکز بر روی منافع امنیتی ثابت و عمده خود،

پیچیدگی و ابهام ناشی از بی‌ثباتی دوران پس از جنگ سرد را کاهش دهد. منافع امنیتی مذکور عبارت است از:

- دفاع از سرزمین آمریکا؛

- جلوگیری از تسلط یک قدرت بر تریاروپا، خاور دور و ذخائر عمده انرژی در جهان؛

- بقاء درجه و میزانی از ثبات بین‌المللی.

بطور کلی، به رغم استراتژیست‌های امریکائی، سیاست نظامی آمریکا در دوره جدید از یک اصل تبعیت می‌کند: «نیروی مسلح آمریکا بعنوان ابزار شاخص دیپلماسی بین‌المللی در زمان صلح و عامل تعیین‌کننده در زمان جنگ»^(۱)

سطوح مختلف تهدید

همانگونه که اشاره شد در نظام اعتقادی سیاست خارجی، در بحث دکترین نظامی مفهوم تهدید نیز باید مشخص شود. از دید تحلیل‌گران نظامی امریکائی، تهدیدات علیه منافع آن کشور در سالهای آتی در سه سطح محتمل است. این سه سطح تهدید عبارت است از:

۱- تهدید مستقیم علیه خود ایالات متحده و شهروندان و دارائی‌های آنها در خارج؛

۲- تهدید علیه امنیت و خوشبختی متحدین و دوستان آمریکا؛

۳- تهدید علیه نظم جهانی.

مصادیق تهدیدات در هر سه بخش ذکر شده در بالا نیز حائز اهمیت است. از دید صاحب‌نظران امریکایی در تهدیدات سطح اول «تروریسم» در رأس قرار دارد، حمل و نقل مواد مخدر، مهاجرتهای غیرقانونی به داخل آمریکا، عملیات اتمی محدود (به وسیله کشورهای «سرخ» یا باقیمانده از شوروی سابق) از موارد دیگر است. مصادیق تهدید در سطح دوم، جنگهای داخلی یا کودتا علیه حکومت‌هایی است که برای ایالات متحده یا متحدین آن حائز اهمیت باشد. سطح سوم تهدید به سختی قابل تعریف است لذا یافتن مصداق هم مشکل است. با وجود این، تهدیدات در سطح جهانی رابطه غیرمستقیم با منافع ایالات متحده پیدا می‌کند و ضمناً درازمدت است. مثلاً تهدید علیه کشورهای که دارای حکومت

1- floyd D.Spence, op.cit.

«دمکراتیک» هستند در زمره این تهدیدات به حساب می‌آید. بنابراین، پیش‌بینی این است که آمریکا در تمامی سطوح بالا به صورت محدود نیروی نظامی بکار برد. مهم این است که تحت چه شرایطی این اقدام صورت می‌گیرد و کدام دکترین موفقیت‌آمیز است.^(۱)

جنگ کوچک، جنگ با شدت کم

جنگ کوچک یا بطور عام جنگ محدود و درگیری با شدت کم، اساسی‌ترین نوع جنگ در سیاست نظامی آمریکا است. جنگ کوچک حتی در ضعیف‌ترین وضعیت، اساس سیاست آمریکا بوده است. مثلاً "دهه ۱۹۲۰ زمانی که آمریکا بطور جدی سیاست انزو را در پیش گرفته بود، جنگ کوچک در سیاست آن کشور جدی بوده است. در تاریخ آمریکا، مواردی از جمله فیلیپین، امریکای لاتین و ویتنام نیز به چشم می‌خورد.^(۲)

در دهه‌های اخیر، در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان جنگهای کوچک زیادی اتفاق افتاد. این جنگها طیف گسترده‌ای داشت. حمایت دیپلماتیک مخصوصاً از بعد اطلاعاتی در زمره این نوع جنگ است. مثال بارز این جنگ در همکاری آمریکا و انگلیس علیه آرژانتین است. مشابه همین کار در اقدام آمریکا بنفع کامبوج و علیه ویتنام صورت گرفت. اقدامات ریگان در آنگولا، اقدامات علیه کوبا و شوروی، مداخله در افغانستان (بطور عمده از طریق سازمان سیا)، مداخله در نیکاراگوئه (از طریق تغییر جهت تحریم اقتصادی دوره کارتر و تشدید اقدامات توسط سازمان سیا و سرنگونی ساندنیست‌ها)، حمایت از رژیم السالوادور برای سرکوبی خیزش مردمی، مداخله در پاناما، گرانادا و... همگی جنگ کوچک به حساب می‌آید. نوع مداخله‌ای که هم اکنون آمریکا در یوگسلاوی انجام می‌دهد نیز جنگ کوچک است.^(۳)

طرفداران جنگ کوچک دو اصل را مفروض قرار می‌دهند: (۱) جنگ کوچک از نظر مفهومی روشن است؛ (۲) این جنگ مؤثرترین نوع جنگ است. ضمناً، آمریکا اکنون بیش از

1- Sholtz Richard, "Low Intensity Conflict," the ANNALS Sep, 1991.

2- Carnes Lord, *The Role of the united States in Small Wars*, the ANNALS, Sept, 1993.

3- Ibid.

هر زمانی آمادگی برای جنگ کوچک دارد. آنچه نیاز است استراتژی مناسب، چارچوب سازمانی بوروکراتیک برای اداره جنگ کوچک است. ضمناً این چارچوب باید در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی پایه‌ریزی شود.^(۱)

علیرغم نکات ذکر شده در مورد جنگ کوچک، از دوره دوم حکومت ریگان، این نوع جنگ مورد مناقشه جدی بوده است. از آن زمان دکترین نظامی واینبرگر، وزیر دفاع وقت آمریکا مطرح است. این دکترین در واقع عکس‌العمل شکست آمریکا در لبنان است. انفجار مقر سربازان امریکائی در لبنان از دید استراتژیستهای امریکائی مکمل شکست ویتنام به حساب می‌آید. البته باید در نظر گرفت که؛ مخالفت واینبرگر با آن نوع جنگ کوچکی است که تحت عنوان مداخله نظامی مطرح می‌شود. بدنبال شکست در لبنان، واینبرگر چند شرط برای مداخله در کشورهای دور را برای نیروی نظامی آمریکا مطرح نمود. این شرایط عبارت است از:

- ۱- مداخله آمریکا تنها در شرایطی صورت می‌گیرد که منافع حیاتی آن کشور یا متحدینش در میان باشد؛
 - ۲- اگر تصمیم به مداخله باشد، باید با تمام انرژی و با قصد روشن پیروزی باشد. در صورتیکه قصد جدی پیروزی وجود نداشته باشد اصولاً اقدام نظامی نباید صورت گیرد؛
 - ۳- اگر استفاده از نیروی نظامی مطرح شود اهداف سیاسی و نظامی باید تصریح شود. همچنین باید دقیقاً دانسته شود که نیروی نظامی چگونه به این اهداف دست پیدا می‌کند. ضمناً باید نیروی لازم برای این کار موجود باشد؛
 - ۴- تناسب بین هدف و نیرو بطور مداوم باید بررسی شود و در صورت نیاز مسائلی از قبیل حجم، بافت و آرایش مورد تجدیدنظر قرار گیرد؛
 - ۵- قبل از تصمیم به اقدام نظامی باید نسبت به حمایت مردم آمریکا و نمایندگان آنها در کنگره اطمینان کافی بوجود آید؛
- دکترین مزبور هم اکنون نیز مورد توجه استراتژیست‌هاست. با وجود این، همانگونه که

1- Ibid.

ذکر شد این دکترین در زمینه مداخله نظامی است، اگر چه ماهیت جنگ کوچک دارد.^(۱)

جنگ با شدت کم: استراتژی مناسب

آنگونه که توضیح داده شد جنگ کوچک اساس استراتژی امریکا است، با وجود این برای تبیین پاسخ نظامی نسبت به تروریسم دولتی جنگ کم شدت به عنوان استراتژی مطلوب در نظر است. این استراتژی چهره دیگری از جنگ کوچک است، که در دوره ریاست جمهوری ریگان بطور جدی مورد بهره‌برداری بوده است: با توجه به این واقعیت نکات اصلی این استراتژی از زبان ریچارد شولتز وزیر امور خارجه ریگان به شرح ذیل نقل می‌شود.^(۲)

جنگ کم شدت واژه امنیت ملی امریکایی است که اواخر دهه ۱۹۷۰ مطرح شد و در دوره ریگان برای تهدیدات با شدت کم بکار گرفته شد. این جنگ با عملیات ویژه تفاوت دارد. عملیات ویژه مشتمل بر جنگ غیر متعارف، عملیات ضد تروریستی، عملیات روانی و اقدامات در زمینه‌های غیر نظامی است. بنا به تعریف استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۱۹۸۷ جنگ کم شدت عبارت است از جنگی که از مجموع ابزارها، مشتمل بر لوازم نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی بهره‌برداری می‌کند. امکان دارد این جنگ متعارف تبدیل شود. با این وصف در این زمینه اجماع نظر وجود ندارد. بطوری که برخی بر آنند که این جنگ در واقع در اضرار نظامی و غیر نظامی حاصل می‌شود. بر این مبنای جنگ با شدت کم نوعی استراتژی منعطف است.

وجه تمایز این جنگ هدف سیاسی آن است، در این جنگ تأکید بر ایده‌ال‌ها و ایدئولوژی کسب اعتبار و مشروعیت است. اهداف مقطعی ممکن است به واسطه نوع ابزاری که بکار می‌رود تفاوت کند ولی هدف نهایی سیاسی است. ضمناً، این جنگ ریشه در بی‌ثباتی و فقدان توسعه اقتصادی و سیاسی در کشورهای جهان سوم دارد. این جنگ برای برخورد با تهدیدات هفتگانه زیر طراحی شده است:

1- Ibid.

۲- به نقل از این منبع

Shultz Richard, op.cit.

۱- جنگ انقلابی و در حال حاضر خشونت‌های قومی؛

۲- خیزش‌های ضد کمونیستی (مانند افغانستان)؛

۳- انقلاب بدون جنگ چریکی همانند انقلاب اسلامی ایران؛

۴- تروریسم بین‌المللی: در این مورد به گفته شولتز «حزب ا... لبنان نشان داد که چگونه یک

گروه کوچک قادر است مستقیماً منافع و سیاست‌های ایالات متحده را تحت تأثیر قرار دهد»؛

۵- تروریسم و ناآرامی هدایت شده دولتی: ابزار و اهرم سیاست خارجی در دست

کشورهایی مثل ایران، عراق، سوریه و لیبی... ترور مخالفین حمله به منافع آمریکا به ویژه

در لبنان؛

۶- طراحی کودتا و خرابکاری توسط دولتها؛

۷- حمل و نقل مواد مخدر در سطح بین‌المللی.^(۱)

در زمینه جنگ کم شدت به صورتی که در بالا مطرح شد نکات قابل تأملی دیده می‌شود.

برخی از این نکات عبارت است از:

۱- اصولاً این مفهوم در استراتژی امنیت ملی آمریکا همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی مطرح شده به موازات تحولات ناشی از انقلاب توسعه پیدا کرده است.

۲- اکثر تهدیداتی که شولتز بحث می‌کند نیز به نوعی به انقلاب اسلامی ربط داده می‌شود؛

۳- توجه به ابزارهایی که در این مفهوم بکار می‌رود جوهر برخورد آمریکا با ایران را نیز مبرهن

می‌کند. در این جنگ ابزارهای غیر نظامی، از جمله ابزار اقتصادی و روانی نقش عمده‌ای

دارد. طولانی بودن و منعطف بودن نیز دو خصیصه دیگر است که در کنار دیگر شرایط، جنگ

سرد را تداعی می‌نماید.

۴- غیر متعارف بودن نیز مشخصه دیگری از جنگ کم شدت است. جنگ غیر متعارف از نظر

نبود دکنترین سابقه‌ای، اختلاف سطح در تکنولوژی، نیرو و مأموریت، وجود نیرویی ویژه در

درون ارتش متعارف... نامعمول شناخته می‌شود؛

۵- به هر حال از عمده‌ترین اهداف جنگ مزبور مقابله با «تروریسم دولتی» و «تروریسم

بین‌المللی» است و یک راه برخورد اقدام نظامی است. جنبه امنیتی سیاست کلیتون بر طبق

روال بالا حاکی از آن است که برخورد نظامی با تروریسم دولتی در قالب جنگ کم شدت است. بنابراین اساس و جوهر دکترین تلافی که به عنوان متغیر وابسته در این مقاله در نظر گرفته شده است نیز همین جنگ است. این جنگ تحت عنوان مقابله با تروریسم اهداف متعدد دیگری را تحت پوشش قرار می دهد. با این حال جنگ مزبور محتمل ترین شکل است. اعمال چنین جنگی ساده نیست. عوامل و متغیرهایی وجود دارد که با دخالت خویش چنین اقدام نظامی را مشکل می نماید. موانع داخلی و بین المللی ممکن است مشروعیت این اقدام را در هر دو سطح مورد سؤال قرار دهد. بعلاوه پی آوردهای بعدی اقدام نظامی از جمله اقدامات ضد آمریکایی جدید و یا اساساً گسترش دامنه جنگ که مطلوب دولتمردان امریکا نیست نیز از جمله عواملی است که ممکن است رابطه دو متغیر اصلی یعنی «تروریسم دولتی» و «تلافی نظامی» را بر هم زند. این موارد در قسمت بعد توضیح داده می شود.

محدودیت‌های دکترین تلافی نظامی

از جمله ابعاد استراتژی نظامی دولت امریکا عملیات نظامی علیه طرفی است که آنها را به «تروریسم دولتی» متهم می کند. در این راهکار، اساس مشروعیت داخلی نیروی نظامی است. بدین معنا که بین اقدام نظامی علیه تروریسم دولتی و مشروعیت داخلی رابطه ای مستقیم دیده می شود. مشروعیت چنین عملیاتی نیز منوط به برآوردن عوامل و شرایطی بدین شرح است:^(۱)

- ۱- اهداف عملیاتی باید روشن، امکان پذیر و قابل دستیابی باشد؛
- ۲- این عملیات می تواند هم فعال و هم منفعل باشد و در درون خویش راهکارهای متعددی داشته باشد. این اقدامات و راهکارها بهر حال در یک جامعه کثرت گرا با دولتی با عنوان دمکراتیک اتخاذ می شود. لذا هر اقدامی فعال یا منفعل باید با توجه به مشخصه یک دولت دمکراتیک در نظر گرفته شود؛
- ۳- چنین عملیاتی به دلیل ساختار شکننده روابط بین الملل، به خاطر نوع ابزاری که بکار

1- G.Davidson Smith, *Military options In Response to State-Sponsored terrorism, terrorism and political violence*, vol. 1. No. 3 July 1989.

می‌رود و به دلیل عکس‌العمل کشوری که مورد هجوم قرار می‌گیرد خطرناک است. لذا این موارد باید قبل از عملیات به دقت مورد ارزیابی قرار گیرد؛

۴- اساسی‌ترین مسأله اثبات تروریسم دولتی در مورد کشور مورد هجوم است. برای متقاعد کردن دیگر کشورها بمنظور توجیه عملیات، استنادات محکمه‌پسند لازم است. در حالیکه معمولاً شواهد و اسنادی که از سوی امریکا نسبت داده می‌شود ضعیف، حدسی یا از طریق روشهای جاسوسی است که تمایلی به برملا شدن روش رسیدن به سند وجود ندارد؛ مثلاً «در سال ۱۳۶۵ امریکا برای متهم کردن لیبی در حادثه دیسکوی برلین نمی‌توانست افشا نماید که تماس‌های دیپلماتیک لیبیایی‌ها را شنود می‌کرده است» افشای شیوه جاسوسی برای اثبات استنادات خود نوعی تنفر نسبت به کشور مهاجم بوجود می‌آورد؛

۵- حتی اگر شرایط ذکر شده در بالا تأمین شود، افکار عمومی در سطح داخل، افکار عمومی در سطح بین‌المللی، و حتی افکار عمومی کشور هدف موافق جنگ باشند، همچنان خطر تشدید جنگ به صورت جدی وجود دارد. از این رو کشوری که به عنوان قربانی تروریسم مطرح می‌شود و در صدد تلافی است، هر قدر هم قوی باشد تبعات دراز مدت عملیات را مورد توجه قرار می‌دهد. بعنوان نمونه امریکا، برخلاف لیبی، علیه سوریه دست به اقدام نظامی نزد؛ زیرا سوریه دارای رابطه‌ای ویژه با شوروی بود؛

۶- گذشته از تشدید جنگ، اقدام نظامی ممکن است بدنبال خود عملیات کشور مورد هجوم را داشته باشد. بدنبال اقدام نظامی امریکا علیه لیبی، بلافاصله یک افسر امریکائی در خارطوم ترور شد، دو انگلیسی و یک گروگان امریکائی در بیروت کشته شدند و پلیس سفارت امریکا در یمن شمالی نیز زخمی شد. امریکائی‌ها این اقدامات را نیز به لیبی نسبت می‌دهند.

به هر حال چنانچه مورد لیبی ملاک قرار گیرد، موفقیت حمله امریکا به لیبی به دلیل غیر عادی بودن و به دلیل پی‌آمدهای بعدی همچنان مبهم است و هر کس موفقیت یا شکست را از دید خود مطرح می‌نماید. در ارزیابی این عملیات گذشته از تغییر رفتار کشور لیبی تغییر در رفتار کشورهای مثل ایران و سوریه نیز بعنوان پی‌آمدهای اقدام نظامی علیه لیبی بررسی می‌شود. با وجود این اقدام نظامی علیه لیبی به اندازه کافی پایه‌ها و مبانی یک دکترین امریکایی تلافی نظامی علیه تروریسم دولتی را ایجاد نکرده است. پی‌آمد تکرار چنین عملیاتی حتی بر روی

خود لیبی هم معلوم نیست بنابراین حمله آمریکا به لیبی به عنوان الگویی برای برخورد با ایران انتخاب احتمالی به نظر نمی‌رسد. البته آنجا که انتخاب بین بی‌عملی و اقدام نظامی مطرح شود اقدام نظامی شانس بیشتری دارد. با اینهمه بر فرض موفق بودن دکترین تلافی، اثبات تروریسم دولتی درباره کشورها ساده نیست.^(۱)

اثبات «تروریسم دولتی»^(۲)

همانگونه که بحث شد تهدیدات علیه منافع امریکادر سه سطح طبقه‌بندی می‌شود. سطح اول مستقیماً متوجه آن کشور است. آنچه که «تروریسم دولتی» نامیده می‌شود نیز از مصادیق این نوع تهدید است. این تهدید هم در داخل خاک امریکا و هم در خارج، یعنی جایی که منافع و اتباع امریکایی وجود دارد مطرح است. با وجود این، با توجه به ابهامی که در مفهوم تروریسم دولتی وجود دارد، متخصصین امر در امریکا سعی کرده‌اند این مفهوم را هر چه بیشتر عملیاتی کنند. عملیاتی کردن یک مفهوم یعنی عینی نمودن مفهوم تا حد ممکن. تنها راه عملیاتی کردن یک مفهوم ذهنی شاخص‌بندی کردن است. عملیاتی کردن مفهوم تروریسم ضمناً راه اثبات آن را نیز بوجود می‌آورد.

برای عملیاتی نمودن مفهوم تروریسم دولتی، کلیه اقداماتی که مورد نیاز عملیات تروریستی است و ضمناً دولتهایی که بر این اساس اینگونه عملیات می‌تواند به آنها نسبت داده شود، مشخص شده است. در این زمینه لیستی شامل ۳۲ اقدام تهیه شده است. به میزان نقشی که به دولتها در این مجموعه نسبت داده می‌شود، پنج نوع حمایت از تروریسم توسط دولتها مطرح می‌شود، که در این قسمت بحث می‌شود.

1- Davis L. Brain, *Qaddafi, Terrorism, and the origins of the u.s. Attack on Lybia*, New York: Prager, 1990 - P.P. 165 - 171

۲- این بحث عمدتاً از این منبع نقل قول می‌شود.

Edward F. Mickolus, "What Constitutes State Support to terrorists?" *Terrorism and Political Violence*, Vol.1, No 3 (Jvlu 1989)

معیار سنجش «تروریسم دولتی»

بدنبال بحث برای اقدام نظامی علیه دولت لیبی به تلافی اقدامات «تروریستی» که به آن کشور نسبت داده شد، متخصصین امر در آمریکا نوعی مقیاس برای سنجش میزان حمایت حکومتها از تروریستهارائه کردند.

در این مقیاس، فرض اساسی این است که گروههای تروریستی چنانچه حمایت خارجی نداشته باشند در نهایت زائل می شوند. بنابراین برای برخورد با تروریسم باید حامیان آنها مورد حمله قرار گیرند. از این نظر حکومتها به پنج گروه تقسیم می شوند: الف - حکومتهای مرعوب؛ ب - حکومتهای حامی ایدئولوژیک؛ ج - حکومتهایی که کمکهای کلی می کنند؛ د - حامی مستقیم؛ ه - همکار رسمی.

الف - حکومتهای مرعوب

این قبیل حکومتها مستقیماً از تروریستها هواداری نمی کنند، بلکه با عملکرد خویش باعث سوء استفاده آنها می شوند. اقدامات این حکومتها بدین شکل صورت بندی می شود:

- ۱- توافق داشتن با خواسته های تروریستها؛
- ۲- عدم تأیید و امضاء مقررات و قوانین ضد تروریستی، اعم از دوجانبه، منطقه ای یا جهانی؛
- ۳- اجرا نکردن مفاد مربوط به بند ۲ به دلایل قضائی یا مقننه؛
- ۴- تحویل ندادن تروریستها با توسل به مشکلات تکنیکی؛
- ۵- معامله پنهانی با تروریستها: اجازه استفاده از سرزمین در ازاء اقدام نکردن در کشور مربوطه.

ب - رژیمهای حامی ایدئولوژیک

حکومتها ایدئولوژیک اقدامات ردیف ۶ تا ۱۴ را به شرح ذیل مرتکب می شوند.

- ۶- تبلیغ و حمایت لفظی در رسانه ها؛
- ۷- اجازه دادن به گروه های تروریستی برای ایجاد دفتر در خاک خودی؛
- ۸- تحویل ندادن تروریستها به دلایل سیاسی؛
- ۹- پذیرائی از سران تروریستها در حد سران کشورها؛
- ۱۰- آزاد کردن تروریستها زودتر از موعد مقرر؛
- ۱۱- عدم دستگیری هواپیماربایانی که هواپیما را در کشور مورد بحث برجای می گذارند؛

۱۲- اجازه ورود به هوایمای ربوده شده ؛

۱۳- اجازه ندادن به عملیات تیم نجات گروگانها (تیم بیگانه) ؛

۱۴- عدم دستگیری تروریستهای شناخته شده ای که از خاک آن کشور عبور می کنند.
انگیزه حمایتی این حکومتها روشن تراز گروه اول است ولی از نظر روش اقدام فعال نیستند.

ج - حامیان

هواداری این کشورها از تروریستها محرز است ؛ اقدام ویژه ای صورت نمی دهند ولی کارهای آنها توان عمومی تروریستها را بالا می برد. این کشورها اعمال تروریستها را در راستای سیاست خارجی خود می بینند. اقدامات این قبیل حکومتها عبارت است از :

۱۵- اجازه دادن به تروریستها برای ایجاد خانه امن و منطقه امن در خاک خودی ؛

۱۶- اجازه دادن به تروریستها جهت آموزش در خاک خودی ؛

۱۷- آموزش های عمومی توسط حکومت به گروههایی که چتر تروریستها به حساب می آیند؛

۱۸- کمکهای مالی کلان به گروه چتر؛

۱۹- ارائه سلاح به گروه یا هدایت و کمک در زمینه انتقال سلاح از طریق طرف ثالث.

د - حامی ویژه

این کشورها در واقع وارد نوعی جنگ جانشینی شده اند . این قبیل کشورها با فرض اینکه در جنگ متعارف یا هسته ای موفقیتی نخواهند داشت، برای ضربه زدن به دشمن خویش از تروریستها بهره می گیرند . کشور حامی ویژه در واقع از این طریق وزن سیاسی خویش را بالا می برد. اقدامات این کشورها در حمایت ویژه از تروریسم عبارت است از :

۲۰- ارائه اسناد ، پاسپورت و پوشش ؛

۲۱- ارائه خدمات پست سیاسی برای انتقال کالاهای تروریستها؛

۲۲- عرضه کمکهای عملیاتی غیرمرگ آور مثل نقشه ، خانه امن و ارتباطات ؛

۲۳- کمک مالی مستقیم در عملیات ویژه ؛

۲۴- آموزش مستقیم در یک علمیات ویژه ؛

۲۵- ارائه سلاح برای عملیات ویژه ؛

۲۶- ارتقاء سطح خواستهای تروریستها در حین اقدام ؛

۲۷- پرداخت بیمه یا بن به تروریستها بعد از حادثه .

۵ - عملیات مشترک

دسته پنجم از کشورهای حامی تروریسم شامل دولتهایی است که با تروریستها

عملیات مشترک صورت می دهند. اقدامات این کشورها عبارت است از :

۲۸- همکاری عوامل پشتیبانی امنیتی - اطلاعاتی در طراحی عملیات ؛

۲۹- همکاری پرسنل حکومتی در هسته‌های تروریستی ؛

۳۰- مشارکت در عملیات تروریستی در حین عملیات ؛

۳۱- زندانی کردن گروگانها؛

۳۲- تیراندازی به طرف واحدهای نجات گروگانها.^(۱)

قابل توجه آنکه طراحان این مقیاس برآنند که تنها ردیفهای ۲۰ تا ۳۲ را میتوان حمایت دولتی از تروریسم نامید. بهر حال این نکته را باید در نظر داشت که شاخص بندی بالا از دو جهت حائز اهمیت است. اول، آنکه طرح موارد دوازده گانه یعنی ردیفهای ۲۰ تا ۳۲ از نظر عملیات نظامی زمینه روانی انجام دکترین تلافی را به وجود می آورد. از این دید، طرح این موارد بیانگر این است که در صورت وجود عوامل عینی لازم برای اقدام برخورد نظامی حتمی است. دوم، از نظر حقوقی مجموعه موارد ۳۲ گانه بالا، مخصوصاً از ردیفهای ۲۰ تا ۳۲ شکل بندی نوعی رژیم حقوقی بین المللی برای برخورد با تروریسم دولتی را معین می کند. ضمناً، باید توجه داشت که این شاخص بندی عمدتاً به اقدام نظامی آمریکا علیه لیبی بازمی گردد. لذا طبیعی است که این بحث امروزه بصورت دقیق تری با توجه به تجربیات سالهای اخیر تبیین شده است.

جایگاه ایران در ترازوی تروریسم دولتی از دید آمریکا

همانگونه که توضیح داده شد درجه بندی ذکر شده در بالا برای روشن کردن رفتار دولتهای حامی تروریسم از دید آمریکا است. این مقیاس در واقع بعد از حمله آمریکا به لیبی طراحی شده است. در آنجا آمریکا حتی نمی توانست متحدین اروپایی خویش را متقاعد کند،

چه رسد به اینکه در سطح سازمان ملل موفق شود. با وجود این، اکنون باید روشن سازیم جمهوری اسلامی ایران در کدام نقطه قرار می‌گیرد. از نظر لفظی مقامات امریکایی کراراً «تروریسم دولتی» را به ایران نسبت داده‌اند. از جمله وارن کریستوفر وزیر خارجه قبلی امریکا می‌گوید: «ایران اصلی‌ترین کشور حامی تروریسم در جهان است». ولی همانگونه که قبلاً بحث شد واژه‌های مبهم برای اقدام و متقاعد کردن افکار عمومی در سطح داخلی و بین‌المللی کافی نیست، بلکه بر طبق مدلی که بیان شد باید رفتار قابل مشاهده در این زمینه بیان شود. اظهارات جیمز ووسلی، رئیس سابق سازمان سیا (۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵) در این زمینه کمک می‌کند. وی معتقد است اساسی‌ترین علت برخورد امریکا با جمهوری اسلامی ایران آنست که «ایران اصلی‌ترین پشتیبان مالی و تهییج‌کننده تروریسم در سطح جهان می‌باشد»^(۱) وی در عملیاتی نمودن این سخن صرفاً چند نکته را یادآور می‌شود؛ بدین شرح:

۱- اگر پیش‌فرض‌های ذهنی کنارگذاشته شود، اطلاعات کافی در این زمینه وجود دارد.

وی شهادت بنی‌صدر رئیس‌جمهور سابق و فراری جمهوری اسلامی ایران در دادگاه برلین

آلمان را یک مورد روشن معرفی می‌کند؛

۲- دومین شاهد از نظر ووسلی، اظهارات محمدعباس یکی از اعضای ارشد کمیته اجرایی

سازمان آزاد بخش فلسطین است. وی مدعی شده است که در حادثه ترور نافرجام عرفات

که ۱۷ نفر از محافظین وی از بین رفتند، اطلاعات ایران نقش داشته است؛

۳- ایران حزب ... را کنترل می‌کند. بعلاوه، ایران تعداد کثیری از گروه‌ها را از نظر مالی

حمایت می‌نماید؛

۴- شاخصه بعدی که وی ادعا می‌کند آنست که ترورها توسط ایران از سال ۱۹۸۹ افزایش

(بعد از رحلت امام (ره)) یافته است.^(۲)

نکات حائز اهمیت در این نوع شاخص بندی این است که اولاً بسیار مبهم است. ثانیاً، اثبات این مدعاها بگونه‌ای محکمه پسند و در حدی که مخالفین برخورد با ایران را متقاعد کند کار بسیار مشکلی است. ثالثاً، حتی در صورت اثبات، با توجه به اقدامات مربوط به کشور حامی تروریسم، که بر طبق مدل بیان شده در بالا باید باشد، این استنادات همچنان در حد

1- Woosly R. Janes, *Svrvira* Winter 96 _ 97, P.20 2- Ibid,

کفایت نیست. نکته مبهم دیگر تمایز قائل نشدن بین تروریسم دولتی و تروریسم بین‌المللی است. اظهارات ووسلی به گونه‌ای است که جمهوری اسلامی را هم به تروریسم دولتی و هم به تروریسم بین‌المللی متهم می‌کند. اقدام عراق به منظور از پا درآوردن جرج بوش رئیس‌جمهور قبلی آمریکا یک نوع از تروریسم است. در اینجا به ادعای وزارت خارجه آمریکا به محض بدست آوردن شاهد، کلیتون دستور حمله به مرکز استخبارات عراق را، بدون توجه به مشروعیت بین‌المللی آن صادر کرد. این اقدام نظامی را آمریکا در قالب «دفاع از خود» بدون توجه به اینکه دیگران چه می‌گویند صورت داد.^(۱) مورد میکونوس (که ووسلی بدان اشاره می‌کند) کلاً مقوله دیگری است؛ زیرا، در میکونوس اموال و اشخاص آمریکا مطرح نیست. چنانچه امریکائیا ادعا می‌کنند و در صورت اثبات مورد طهران عربستان اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا در آنجا منافع و شهروندان امریکائی از بین رفته‌اند. در همین مورد نیز مرز بین تروریسم دولتی و تروریسم بین‌المللی مفهوم نیست.

نتیجه‌گیری

برای رسیدن به پاسخ در این مقاله، اقدام نظامی آمریکا از هر نوعی که باشد بعنوان بخشی از سیاست کلی آن کشور در قبال جمهوری اسلامی ایران فرض شده است. مبنای قضاوت در تصمیم‌گیری، نه مخالفین سیاستهای موجود، بلکه رفتار نخبگان حاکم است و این رفتار ناشی از درک آنها نسبت به وضعیت موجود در زمینه جو داخلی آمریکا، دیوانسالاری در آمریکا، نظام بین‌الملل و جو داخلی ایران است. ضمناً پیامدهای مورد نظر خود ناشی از همین برداشت است. یعنی عکس‌العمل نظام بین‌الملل و افکار عمومی آمریکا و ایران هر کدام در اتخاذ تصمیم نقش بسزایی دارد. این عوامل دارای تأثیر یکسان نیستند. مثلاً جایی نظام بین‌الملل، جایی افکار عمومی و جایی دیگر عکس‌العمل ایران مؤثر است. در این مورد بخصوص عکس‌العمل ایران بیش از دیگر عوامل تعیین‌بخش است. این تأثیرگذاری مخصوصاً با توجه به این نکته است که آسیب‌پذیری آمریکا در خلیج فارس در صورت اقدام نظامی علیه ایران ابعادش روشن می‌شود. توضیح آنکه آسیب‌پذیری در موارد عادی خود را

1- Dispatch, 1995,

نشان نمی‌دهد، بلکه در هنگام بحران و جنگ برملا می‌شود و این نکته مهمی است که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی به آن توجه دارند.

از این نظر پنتاگون دو تجربه دارد: یکی تجربه لیبی است که در واقع به طور غیر مستقیم به ایران مربوط می‌شود و دومی درگیری‌هایی است که آمریکا در جنگ تحمیلی مستقیماً با ایران مخصوصاً در خلیج فارس داشته است و هر دو مورد اقدام یکجانبه آمریکا به حساب می‌آید. و چنانچه صرفاً این دو برخورد ملاک کار قرار گیرد دکترین تلافی، برای کاخ سفید بدون خطر تشدید جنگ در حد فاجعه است. با اینحال، استراتژیستهای آمریکا دکترین تلافی رو به تزیاید و گسترش در قبال ایران را همچنان مبهم و همراه با ریسک تلقی می‌نمایند. بنابراین در مورد این دکترین دو تفسیر وجود دارد و تفسیر دوم است که آسیب‌پذیری نظامی آمریکا در برخورد با ایران را برملا می‌سازد.

نکته دیگر این است که در این موارد استراتژی جنگ کم شدت فقط با ابزار نظامی نیست. بلکه جنگ روانی قبل و بعد از عملیات نیز موثر است. اقدام نظامی آمریکا علیه لیبی زمانی اتفاق افتاد که وزیر خارجه وقت جرج شولتز بود. بر همین اساس در مقاله حاضر برای دقت در جنگ کم شدت مفهوم اصلی را از زبان او برگرفتیم. وی بعد از عملیات نظامی علیه لیبی در زمینه اقدامات پنهانی گفت: «رژیم قذافی باید بداند که حمله نظامی متعارف تنها عکس‌العمل واشنگتن در برابر تروریسم نیست که واشنگتن در اختیار دارد. اقدام پنهان هم یکی از راهکارها است».^(۱) بدنبال همین نظر است که بنا به اسناد منتشره طی دو ماه بعد از عملیات تیم‌های کوچک دریائی آمریکا شبانه وارد سواحل لیبی می‌شدند و اقدام به جمع‌آوری اطلاعات و اختلال در ارتباطات می‌کردند. این تیمها گاهانه مطالبی را به همراه مانده سیگارهای سوری و اسرائیلی و دستمال کاغذی آمریکائی رها می‌کردند تا نگهبانان لیبیائی به آنها دست پیدا کنند. و «اینها همه بعنوان جنگ روانی به منظور بی‌ثباتی بیشتر لیبی بود».^(۲)

طرح نکات فوق به دو منظور است، اول، تفاوت قائل شدن بین دکترین تلافی محدود و دکترین تلافی روبه تزیاید و تشدید. دوم، آنکه این برداشت از درگیری یا جنگ کم شدت که

1- Ibid,

2- Ibid,

همه چیز را از زاویه نظامی می‌بیند غلط است. بلکه جنگ روانی وجه جدی از درگیری کم شدت است. جنگ روانی امریکا در قبال ایران ادامه داشته و خواهد داشت، خواه اقدام نظامی باشد یا نباشد.^(۱)

بهر حال جنگ کم شدت در قالب تلافی علیه تروریسم دولتی نیازمند اثبات آن است. در شاخص بندی که برای شناخت تروریسم دولتی به نقل از متخصصین امریکایی بیان شد معلوم گردید که از پنج نوع برخورد دولتها تنها دو مورد با عنوانهای «حامی ویژه» و «عملیات مشترک» در زمره تروریسم دولتی است. بنابراین در بین مواردی که بحث شده اقدامات ردیفهای ۲۰ تا ۳۲ مربوط به اثبات تروریسم دولتی است طرح این موارد از سوی دشمن علائم و زمینه‌سازی برای اقدام به حساب می‌آید. اثبات این موارد نیز کاری است بسی مشکل.

با توجه به کلیه مباحث صورت گرفته می‌توان گفت که دکترین تلافی نظامی در مقابله با تروریسم دولتی دارای پایه‌های متعددی است. یکی از پایه‌های اساسی اثبات تروریسم دولتی است. پایه دیگر آن مشروعیت داخلی کشور آمریکا برای تلافی نظامی است این مشروعیت در سطحی از نظام بین‌الملل نیز مطرح است. پایه دیگر آن وضعیت داخلی جمهوری اسلامی است. یکی از مهمترین عواملی که همواره به عنوان قانع اقدام نظامی آمریکا مطرح خواهد بود. و آن مربوط می‌شود به عکس‌العملی که این اقدام نظامی از سوی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت. در نتیجه هیچیک از موارد فوق شرایط اقدام نظامی را فراهم نمی‌سازد و همانگونه که موفقیت این دکترین در مورد لیبی همچنان مورد بحث است، به طریق اولی اعمال آن در برابر جمهوری اسلامی ایران نیز مورد سؤال جدی است.

1- Woosly, Op. Cit, Q.20,